

کوچک خان به چاپ سوم رسید

راوی ما، بیان کولارژ جوان پس از چندی، مثل هزاران فرد دیگر که درگیر علائق وا هدا ف انقلابی نیستند آشفتنگی، بی قانونی، تهدید و هول و هراس شبانه روزی را در این سرزمین متلاطم (ایران) تاب نمی آورد.
امادر همین دوران کوتاه قامتش یکی از زنده و تصویری ترین بیانیه های جامعه شناسانه مربوط به زمان و مکانی خاص، از زیر قلمش جاری می شود. البته این قابلیت پنهان یک نویسنده یا روایتگر بسیار بیدار و خونگرم و بیان تصویری و جاندار را بیان کولارژ در مرحله بعدی جابه جاشدنش در منطقه همچنان به همراه دارد.
منزل بعدی اوسرزمین ماست. ناحیه گیلان، شمال ایران. در واپسین سال های حکومت کهن قاجاریه و اندکی پیش از برآمدن نخستین شاه پهلوی، ناحیه ای که به سبب مجاورتش با

یگانه کشور اروپایی بیش از هر ناحیه دیگر ایران چاه از نظر فرهنگی و چاه از نظر سیاسی طی سال ها از رویدادهای همسایه شمالی متأثر بوده و به یک معنی فرهنگی ترین و بیدارترین ناحیه سرزمین ماست. کتاب «بیگانه ای در کنار کوچک خان» نوشته یان کولارژ با ترجمه رضا میرچی را نشر فرز ان روز در قالب ۳۰۷ صفحه با چندین عکس و سند، چاپ سوم و با قیمت ۸۵ هزار تومان منتشر کرده است.

کشتن خیلی هم کاریش پا افتاده ای نیست

نویسنده آنومالی، سال ۲۰۲۰ به دلیل نوشتن همین رمان، برنده جایزه کنگور شد که مهم ترین جایزه ادبی فرانسه است. این رمان با یک جمله شروع می شود، «گشتن آدم، کار پیش پا افتاده ای است»، این گونه از ابتدای رمان مخاطب را دستگیر و وارد به خواندن ادامه آن می کند.
خلبان هواپیمای مسافربری فرانسوی پس از گذر از توفانی سهمناک از برج مراقبت می خواهد که به طور اضطراری در فرودگاهی آمریکایی فرود بیاید. برج مراقبت به جای اینکه در دم اجازه فرود را صادر کند، سؤال های متعددی از خلبان می پرسد تا هویت او را شناسایی کند، اما در نهایت شگفتی، چیزی نگذشته که جنگنده های ارتش در دوسوی هواپیمای ظاهر می شوند و خلبان را تهدید می کنند که اگر از دستورات اطاعت نکند با فاصله

نا بود خواهد شد. چه چیز در انتظار سرنشینان از همه جا بی خبر هواپیماست وقتی که همه چیز در زمین و هوا حاکی از پروازی معمولی است؟ خیلی زود معلوم می شود که اوضاع عادی نیست و اتفاق عجیبی رخ داده است. فقط یک چیز آشکار است: همین هواپیمای چند ما قبل با همین مسافران در فرودگاه فرود آمده است. این کتاب را نشر «طرح نو» به تازگی منتشر کرده است.

«قصر الشوق» محفوظ منتشر شد

دومین رمان از سه گانه نجیب محفوظ که رمان اولش (بین القصرین) چند هفته پیش چاپ شد و کتاب سومش (سکره) هم به زودی چاپ می شود. هر سه این نام ها اسم محله ای در قاهره است. نویسنده در هر سه رمانش، دگرگونی های سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی را در مصر، به شیوه واقع گرایی نمادین، در سه نسل از یک خانواده پی می گیرد که تصویری از بیشتر کشورهای جهان سوم و از جمله ایران به روشنی در آن ها دیده می شود. طرح این داستان هم با خانواده السید احمد ادامه پیدا می کند، در حالی که پدر سالار کنترل سابق خود را بر همسر و فرزندان اش از دست می دهد. پسران او با عشق و از دست دادن جایگاه

خود در جهان در حال تغییر مصر استعمارگر دست و پنجه نرم می کنند. پدر هم مجبور است با سن زیاد و مشکلات داشتن فرزندان بزرگسالی که دیگر نمی توانی آن ها را کنترل کنی، روبه رو شود. این رمان هابه همزمان های زنده دنیا برگردانده شده و ناقدان ادبی در زمره بهترین و مهم ترین رمان های جهان به شمارشان آورده اند.
«قصر الشوق» را نشر «نیلوفر» به تازگی منتشر کرده است.

زین قنبدیار

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

🕒 می دانیم که ترکیب هایی مانند: رئیس جمهور و مدیرعامل رانمی توان از هم جدا کرد؛ چون از آن ها یک معنای واحد در یافت کرده ایم؛ بنابراین، وقتی می خواهیم ترکیب وصفی بسازیم، صفت بعد از آن هами آید؛ مانند: رئیس جمهور محترم و مدیرعامل محترم، اما گاهی پاره ای از ترکیب هارامی توان جدا کرد و صفت محترم را بین آن ها نوشت؛ مانند: وزیر سابق کشاورزی، رئیس محترم دانشگاه، شهر خوب مشهد، پنجروز بیای اتاق.

گاهی هم بر اساس سلیقه نویسنده جانمایی می شود:

در اتاق بزرگ

در بزرگ اتاق

مردم عزیز مشهد

مردم مشهد عزیز

#زین_قنبدیاری

مسئله «کوه مرگی» انتقام نیست

گفت‌وگو با حسین عباس‌زاده درباره اثر جدیدش



داخل آسانسور یا خودر و شخصی بترسد و در زندگی شخصی اش هم تنها بماند. در جاهایی از داستان هم راوی دلش می‌خواهد که مثل دوستانش کشته می‌شود و از دست تک تیرانداز که او را نکشته شاک است. اما تکتیرانداز اگر چه عامل اسیر و زخمی شدن اوست، در شکنجه های یادشده نقشی ندارد. ضمن اینکه راوی نیز بدون اشتباه نبوده است. برای همین موضوع انتقام همان شهادت دوستان راوی وزنده ماندن خودش است.

● شهر مشهد و اماکن آن در این کتاب نقش پررنگی دارد. آیا این را باید ادلی دین نویسنده‌ای مشهور به شهرش بدانیم یا برآمده از شناخت بیشتر شما از اینجا در مقایسه با دیگر شهرهای کشور؟

بحث ادای دین نیست .

● طبیعتا من مشهد و مکان های آن را بهتر از دیگر شهرها می‌شناسم، اما از طرفی، خیلی به کارکرد مکان ها در داستان اصرار دارم. مشهد کلی موزه مثل موزه مرکزی آستان قدس و موزه بزرگ خراسان دارد، اما من سراغ موزه نادری می‌روم که موضوع رفتم ا‌م که موضوع آن جنگ و شمشیر است و حال و هوایش



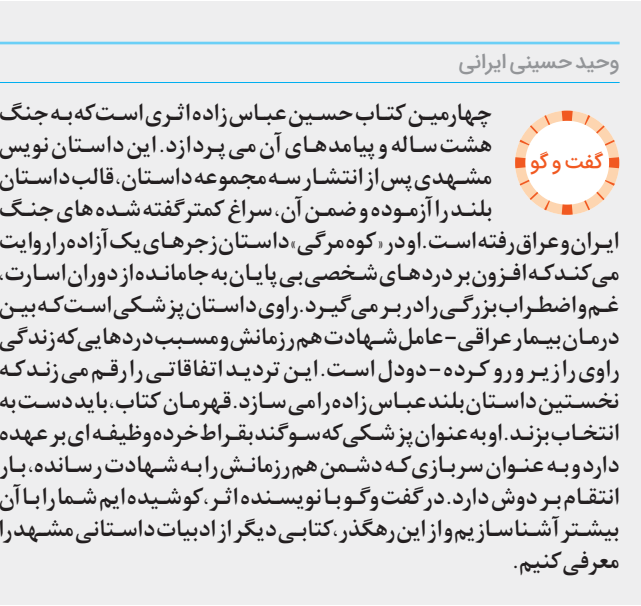
سراینده حماسه ملی ایران در دوبیت پایانی این بخش، خطاب به مخاطبی فرضی که شاید نمونه مخالفان او در عقایدش یا سلطان محمود غزنوی باشد که عقایدی ضد عقاید فردوسی داشت، چنین می‌گوید: «اگر تو از اعتقاد من به اهل بیت^(ع) بدت می‌آید، این گناه من نیست، بلکه مشکل توست!»، و سپس تأکید می‌کند: «دین و راه من این است، با این اعتقاد به دنیا آمده‌ام و با این اعتقاد می‌میرم. یقین بدان که من خاک پای حیدر^(ع) هستم!»، شجاعت فردوسی به عنوان یک ایرانی آزاده برای بیان عقاید شیعی خویش در زمانه‌ای که شیعه بودن جرم به شمار می‌آمد و چه بسا سرها را به باد می‌داد، در این بیت‌ها بسیار زیبا و پر شور و حماسی نمایان است و البته این بیت‌ها زیباترین و متعالی ترین بیت های ادبیات فارسی در بیان باورها به شمار می‌آیند که در دیباچه شاهنامه می درخشند.

● شهر مشهد و اماکن آن در این کتاب نقش پررنگی دارد. آیا این را باید ادلی دین نویسنده‌ای مشهور به شهرش بدانیم یا برآمده از شناخت بیشتر شما از اینجا در مقایسه با دیگر شهرهای کشور؟

بحث ادای دین نیست .



رابطه آدم جذاب می‌کند. نشر گمان این کتاب را با ترجمه شادی نیک‌رفت منتشر کرده و سکوت و پیاده روی را به مثابه دو فعل ساده موشکافی کرده، و فعلی که شاید یکی نباشند، اما جدا از هم نیز نیستند. به قول ارلینگ کاگه: پیاده روی و سکوت از آن هم هستند. سکوت همان قدر انزاعی است که پیاده روی ملموس.،



● به نظر خودتان «کوه مرگی» را باید اثری در حوزه ادبیات جنگ محسوب کرد یا ادبیات دفاع مقدس و موضوع های مربوط از قبیل ادبیات اسارت؟

من ادبیات جنگ و دفاع مقدس را دو حوزه جدا از هم نمی‌دانم.

● آیا پیش از نوشتن این کار، تجربه ای در این حوزه داشته اید؟

فقط چند داستان کوتاه با این محوریت نوشته بودم و برای یک پروژه تاریخ شفاهی هم با رزمندگان جنگ هشت ساله مصاحبه کرده بودم. اما قبلا کتاب و رمان و تاریخ شفاهی در زمینه جنگ ای من منتشر نشده است. می شود گفت این اولین تجربه جدی ام در باره جنگ بود.

● جایی گفته بودید ایده اولیه داستان «کوه مرگی» را از مواجهه با یک عراقی گرفته اید. پس از این جرقه، طرح کار چگونه شکل گرفت؟ برای نمونه، از خاطرات آزادگان در نگارش کارتان سود نبرده اید؟

جرقه اولیه همان زمانی در ذهنم خورد که من در نوبت شب یک هتل کار می‌کردم و با عراقی ای روبه رو شدم که می‌گفت در جنگ ایران و عراق حضور داشته است. دیدن کسی که علیه ما جنگیده است، مرا به شدت ناراحت کرد و این ناراحتی باعث شکل گیری رمان یاد استان بلند، کوه مرگی، شد. اما سوای این ایده رویارویی، همه ماجرا های کتاب ز ایده تخیل محض است و بر این مصاحبه و خاطرات دیگران نیست.

● با این حساب، برای باور پذیری و راست نمایی داستانی تخیل چه پژوهش ها و



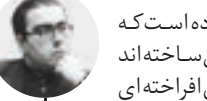
کارهایی انجام داده اید؟

طبیعتا اثری تخیلی با تاریخ شفاهی فرق می‌کند و به راستی آزمایی نیازی ندارد. اما برای باور پذیری این کار، دو مرحله پیش روی من بود که باید پژوهش می‌کردم. نخست در باره میحث پزشکی [با توجه به شغل قهرمان داستان] بود که بایکی دو پزشک متخصص در رشته مربوط صحبت کردم و اطلاعاتی را هم در حد نیاز با جست وجو به دست آوردم. بحث دیگر، اسارت بود. در این باره کتاب ها و منابع حوزه آزادگان را مطالعه کردم تا چیزهایی مثل تاریخ ها و عنوان ها و اسم ها را به اشتباه منعکس نکنم.

● در این کتاب، آدم های اصلی مانند راوی و شخصیت مقابلش و برخی دیگر نام ندارند و برای نمونه، با عنوان هایی چون «مرد عرب» و «مترجم» و «منشی» و... از آدم ها یاد می‌شود. این در حالی است که چند شخصیت فرعی مانند «حسن» و «قاسم» اسم خاص دارند. علت این رویکرد شما چیست؟

راوی ما اول شخص است و می‌تواند اسم نداشته باشد، چون خودش که خودش را صدانمی‌زند و دیگران هم دکتر خطایش می‌کنند. به همین علت، برای اسم گذاشتن روی او ضرورتی ندیدم. احساس می‌کنم در یک رمان یاد استان بلند وقتی زیاد اسم به کار ببریم، مخاطب را گیج می‌کنیم. برای

شنبه با شایسته فردوسی



شاعر و پژوهشگر
زین قنبدیار

و پراشوب و خطرناک تشبیه کرده است که کشتی های زیادی برای گذر از آن ساخته اند و همه این کشتی ها بادبان های افراخته ای دارند؛ یعنی ادعا می کنند که می توانند آدمیان را از این جهان دریا مانند به سلامت عبور دهند. اما در این میان فقط یکی است که کشتی نجات، است. حکیم توس سپس در سه بیت حدیث معروفی از پیامبر^(ص) را به تصویر کشیده است: «و ان اُمتی ستفترق بعدی علی ثلاثه وسبعین فرقه فرقه منها ناحیه و اثنتان وسبعون فی النار، همانا امت من پس از من بر هفتاد و سه فرقه به تفرقه می افتند» [که] یکی از آن ها فرقه نجات است و هفتاد و دو فرقه از آن ها در دوزخ اند، عبارت «چو هفتاد کشتی» نیز با توجه به اینکه، «چو» برای بیان تقریب است، یعنی، حدود هفتاد کشتی، که بیانگر همان «هفتاد و سه کشتی»



راه رفتن کم خطرناک نیست!

نگاهی به کتاب «سکوت در زمانه هیاهو و پیاده روی» اثر ارلینگ کاگه

برمی گردم خانه. این ولی همه داستان نبود و در واقع فقط یک داستان سرایی کوتاه بود. برای بقیه صحبت ها کلمه کم آورده بودم. نمی توانستم جملات را سر هم کنم. نمی توانستم مثل وقتی که فارسی صحبت می‌کنم بگویم درد من چیز دیگری است و این جمله ها را فقط محض دو کلمه حرف زدن سر کلاس گفتم. می‌خواستم بگویم من اتفاقا اهل خریدهای هیجانی نیستم و اصلا بحث خرید کردن نیست. موضوع این است که باید بزنم بیرون. باید توی خیابان راه بروم و درخت ها و آدم ها و آسمان بالای سرم را ببینم. باید مرکبا راه بروم. تا جایی که به مشقت بیفتم. این است که حالم را می‌آورد سر جایش. اینکه توی زمان حل بشوم، جوری که نفهم از کجا شروع کرده‌ام و به کجا رسیده‌ام. اینکه لایه لای هیاهوی روزمره و صدای بوق ماشین ها و جیغ و داد بچه ها و انواع و اقسام صدا های اطراف، عمیق ترین و ساکت ترین و باشکوه ترین لحظه هایم را تجربه می‌کنم و از مجموعه این ها، تا سر حد انفجار به خوشی و لذت برسم. احساساتی که